



# چشمه شهادت



بنیاد  
شهرت  
و امور ایثارگران  
استان کرمان

## مُبَلِّغ جبهه و جنگ

آشنایی با شهید حجت الاسلام «علی ایرانمنش»

به مناسبت ۳۵مین سالگرد شهادت این شهید بزرگوار

## فهرست

۹	سال شمار زندگی
۱۱	«در قاب خاطرات»
۱۱	پدر بود تا مدیر کل
۱۱	برای رضای خدا
۱۲	لباس دامادی
۱۲	دوست و همراه
۱۲	بدون ترس
۱۳	تکیه گاه من
۱۴	ساده زیست
۱۴	همدردی
۱۵	احترام به والدین
۱۵	همراه با خانواده
۱۵	لحظه آسمانی شدن
۱۶	مُبَلَّغ جبهه و جنگ
۱۷	کمک به دیگران
۱۷	مقام سیادت
۱۸	بخشی از سخنان حجت الاسلام شهید حاج علی ایرانمنش
۱۸	گزیده ای از وصیتنامه شهید بزرگوار

## سال شمار زندگی

حاج شیخ علی ایرانمنش در سال ۱۳۳۱ شمسی در کرمان متولد شد. پدرش احمد و مادرش سکینه نام داشت.

وی از کودکی با شهید محمد جواد باهنر (پسر عمه - پسر دایی) دوست و همراه بودند. این دو در هفت سالگی قرآن و خواندن را از والدہ آقای حقیقی که خانمی مکتب دار بود، آموختند.

آقای حقیقی استاد دوران کودکی آن‌ها بود. دروس کلاس ابتدایی مثل فارسی، دیکته و ریاضی را شخصاً به آن‌ها یاد می‌داد. این دو دوست در یازده سالگی با راهنمایی و ارشاد استاد حقیقی، در مدرسہ معصومیہ کرمان مشغول به تحصیل شدند (سال‌های ۱۳۲۳-۱۳۲۵).

دیگران این دورا که پسر عمه و پسر دایی بودند، طفلان مسلم نامیده بودند.

با ورود به حوزه علمیه قم در سال‌های ۱۳۳۱-۱۳۳۲، همراه با شهید باهنر، هشت سال از محضر اساتید عالی قدری چون آیت الله بروجردی، آقایان سلطانی، مجاہدی، شیخ محمد جواد اصفہانی، امام خمینی (ره) و علامه طباطبایی بهره بردند. در سال ۱۳۳۷-۱۳۳۸ از دانشکده الهیات مدرک لیسانس اخذ کردند.

## مُبلِّغ جبهه و جنگ

پس از آن شهید باهنر در تهران ماندگار و شهید ایرانمنش راهی کرمان شد.

در اولین سال‌های دهه ۱۳۴۰، آقای ایرانمنش با لباس روحانیت در آموزش و پرورش به شغل شریف معلمی پرداخت. او در جریان مبارزات مردم کرمان نقش مؤثری داشت.

پس از آتش‌سوزی مسجد جامع کرمان به دست رژیم پهلوی، فرهنگیان را به تحصن و راهپیمایی دعوت کرد.

در ۱۴ آذرماه ۱۳۵۷ به دلیل انجام فعالیت‌های مبارزاتی علیه رژیم طاغوت دستگیر و روانه زندان شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در سال ۱۳۵۹، از طرف شهید باهنر به سمت مدیر کل آموزش و پرورش استان کرمان منصوب شد.

منافقین کوردل که تاب تحمل خدمات ارزنده و فعالیت‌های ارزشمند او را نداشتند، در تاریخ ۲۷ بهمن‌ماه ۱۳۶۵ او را به همراه شهید خاندانی<sup>۱</sup> ترور کردند.

۱. شهید نصرالله خاندانی در تاریخ ۱۴ آذر ۱۳۲۸ در خانواده‌ای مذهبی در کرمان متولد شد. وی پس از پیروزی انقلاب مدتی به عضویت سپاه (دادگاه انقلاب) درآمد و سپس در اداره کل آموزش و پرورش استان مشغول به کار شد. وی ۶ سال در آموزش و پرورش خدمت کرد که

## «در قاب خاطرات»

### پدر بود تا مدیر کل

هر روز صبح وقتی وارد اداره می شد، پیش از اینکه به اتاق خود برود، دقایقی را در بخش های مختلف اداره می گذراند تا خود از نزدیک در جریان مسائل قرار گیرد. در مسائل آموزشی و اداری بیشتر پدر بود تا مدیر کل. مسئولیت ها هیچ گاه در او کبر و بلندپروازی ایجاد نکرد و خوی آرام، روح لطیف و تواضع خود را همیشه و همه جا و با همه کس حفظ می کرد.

\*\*\*

### برای رضای خدا

معمولاً مدیر کل مبلغی به عنوان مدیر کلی یا مبالغی به طور فوق العاده دریافت می کند، ولی آقای ایرانمنش این پول و یا چک ها را برای خود دریافت نمی کردند و آن را در وجه رزمندگان واریز می کردند و این کار را فقط برای رضای خدا انجام می دادند.

\*\*\*

---

سرانجام در تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۶۵ به دست عوامل گروهک تروریستی منافقین ترور شد و به درجه رفیع شهادت نائل گشت.

**لباس دامادی**

هنگام ازدواج آقای ایرانمنش با لباس روحانیت بودند. یکی از نزدیکان به او گفته بود که با لباس روحانیت وارد مجلس عروسی نشود و آن لباس را عوض کند، اما ایشان قبول نکردند و با همان لباس در مراسم عقد و عروسی حاضر شدند. (راوی: همسر شهید)

\*\*\*

**دوست و همراه**

آقای ایرانمنش با شهید باهنر در خیابان ناصریه در یک محله زندگی می‌کردند. آن‌ها با آقای حسینی هم درس بودند. هر سه از شاگردان زرنگی بودند که هم دروس حوزه و هم علوم جدید را می‌آموختند. آقای باهنر و آقای ایرانمنش دو چرخه‌ای خریده بودند و با هم به کلاس درس و مسجد می‌رفتند. مراسم عمامه‌گذاری آن‌ها با هم انجام شد.

\*\*\*

**بدون ترس**

در تاریخ ۱۴ آذرماه ۱۳۵۷، در زمان نخست‌وزیری ازهارى، مردم برای رفتن به گلزار شهدا و برگزاری مراسم شب هفت

## شهید حجت الاسلام علی ایرانمنش

یکی از شهدا اجتماع کرده بودند که عمّال رژیم تعدادی از آن‌ها را به رگبار بسته و به شهادت رساندند. ساواک حدود ساعت چهار صبح برای پیدا کردن جنازه شهدا به منزل آقای ایرانمنش هجوم برد. آقای ایرانمنش پیش از اینکه آن‌ها مشغول گشتن خانه شوند، با اطمینان و آرامش خاطر گفت: تا زمانی که خانه من را می‌گردید، نماز را می‌خوانم. پس از خواندن نماز او را به ساواک بردند و چون یقین داشتند که اگر مردم از دستگیری او باخبر شوند تحصن می‌کنند، شبانه او را با آمبولانس به تهران و سپس زندان منتقل کردند.

\*\*\*

## تکیه گاه من

پدرم تکیه‌گاه بسیار مهمی برای من در زندگی بود و همیشه از راهنمایی‌های ایشان بهره‌مند می‌شدم. در خصوص ازدواج من، تنها ملاکی که مطرح کردند، تقوا و ایمان بود و برخلاف انتظار اقوام و خویشان، ایشان تنها یک جلد کلام‌الله مجید برای مهریه من تعیین کردند. ضمناً شرط دیگری که مطرح کردند این بود که بتوانم تا هر مرحله‌ای که توانایی دارم، به تحصیل پردازم.

## ساده زیست

در سفرهای کاری که به شهرهای استان داشتند، هیچ وقت حاضر نمی شدند از هتل یا مهمان سرا استفاده کنند. در آخرین سفری که با ایشان برای رسیدگی به مشکلات آموزش و پرورش بافت، به این شهر رفتیم، در نهایت سادگی رفت و آمد کردند. ناهار را زیر یک درخت نشستیم و خوردیم و معمولاً در این سفرها ناهار نان و پنیر و یا تن ماهی بود. سعی می کرد به عنوان مدیرکل بسیار کم هزینه و ساده رفتار کند (راوی: همدردی).

\*\*\*

## همدردی

یک روز پس از خروج ارباب رجوع، وارد اتاق ایشان شدم. احساس کردم که خیلی ناراحت هستند و اشک در چشمانشان بود. جریان را جويا شدم، گفتند: کسی مراجعه کرده که قانوناً نمی توانستم مشکل او را حل کنم، لذا با شنیدن مشکلات او، با او همدردی کرده تا قدری از تألمات روحی ایشان بکاهم.

\*\*\*



### احترام به والدین

احترام به والدین را یکی از کارهای مهم می دانست و همواره حرمت آن‌ها را نگه می داشت و به صحبت‌ها و نصایح آن‌ها با کمال صبر و حوصله گوش می داد.

\*\*\*

### همراه با خانواده

در خانواده ما رسم نبود که مردها در خانه کار کنند، ولی ایشان کار کردن در خانه را به دیگران آموخت. گاهی در خانه می ماندند و به من می گفتند: من از بچه‌ها نگهداری می کنم، شما بروید جلسه قرآن. وقتی برمی گشتم، می دیدم که تمام کارهای منزل را انجام داده است.

\*\*\*

### لحظه آسمانی شدن

چهارم دبستان بودم و هر روز صبح پدرم مرا به مدرسه می رساند. آن روز هم مثل همیشه قرار بود با ماشین پدرم برویم. ماشین را هم از منزل بیرون زدند که دیدم راننده ایشان (آقای خاندانی) آمده‌اند. پدرم ماشین را به داخل حیاط منزل

## مُبلِّغ جبهه و جنگ

بردند و باراننده حرکت کردیم. هنوز سرکوچه نرسیده بودیم که صدای رگبار مسلسل بلند شد. هیچ چیزی ندیدم. تنها کاری که کردم این بود که سرم را زیر صندلی بردم. وقتی که سرم را بالا آوردم، جز خون آلود بودن ماشین و شیشه‌های خردشده روی صورتم چیزی ندیدم. آقای خاندانی نیز همراه با پدرم به شهادت رسید.

\*\*\*

## مُبلِّغ جبهه و جنگ

منافقین پس از ترور شهید علی ایرانمنش گفته بودند ما یکی از مبلِّغین جبهه و جنگ را کشتیم. او کسی بود که افراد زیادی را برای رفتن به جبهه تشویق می‌کرد. خود نیز مرتب به صورت رسمی به جبهه می‌رفت و در کلاس‌های درسی که در جبهه دایر شده بود، تدریس می‌کرد. او مبلِّغ جبهه و جنگ نام گرفته بود.

\*\*\*

### کمک به دیگران

پس از شهادتشان، در وسایل ایشان دفتری پیدا کردیم که یک سری اسامی در آن قید شده بود. وقتی بررسی و جست‌وجو کردیم، فهمیدیم این‌ها کسانی بودند که شهید ایرانمنش شخصاً مبالغی را به عنوان قرض الحسنه و وام به آن‌ها پرداخت کرده بودند.

\*\*\*

### مقام سیادت

در ایام ذی‌الحجه بود که خواب دیدم پدرم عمامه مشکی بر سر دارند و به من گفتند: خدا ما را مأمور کرده که با فرشتگان برویم خانه خدا و اسامی افرادی را که به زیارت می‌آیند بنویسیم. از پدرم پرسیدم چرا عمامه مشکی بر سر دارند، گفتند: در اینجا به من مقام سیادت دادند.

\*\*\*

### بخشی از سخنان حجت الاسلام شهید حاج علی ایرانمنش

- آنچه در آخرت دستگیر انسان می شود، کارهای نیکی است که از او به جامی ماند.
- هیچ وقت تقوا را فراموش نکنید و با مردم با انصاف برخورد کنید.
- من به این موضوع که لیاقت شهادت را داشته باشم، شک دارم ولی اگر شهید شدم، بدانید به چیزی که آرزو داشتم، رسیده ام و اگر اطرافیان مرادوست دارند، باید برای این موضوع شادی کنند.
- آرزو داشتم که سنگر باشم با قلب یک فداکار باایمان در میان کالبد سختم بتپد.

### گزیده ای از وصیتنامه شهید بزرگوار

چنانچه به فیض شهادت نائل آمدم، جزع و فزعی نشود، بلکه شادمان باشید و سپاسگزار، پروردگار دعایم را مستجاب و آرزوی دیرینه ام را پیوستن به شهداء راه حق و حقیقت بود برآورد، هرچه سپاسگزاری نمائید جا دارد. «من به این موضوع که لیاقت شهادت را داشته باشیم شک دارم ولی اگر شهید شوم بدانید به چیزی که آرزو داشتم رسیده ام و اگر اطرافیان مرادوست دارند باید برای این موضوع، شادی و خوشحالی کنند، نه اینکه ناراحت شوند. روحش شاد یادش گرامی باد»



مُبلِّغ جبهه و جنگ





